بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 16 اردیبهشت 1396.

خب در مورد یک سری فروعی بحث می کردیم که این قاعده نحوه ارث طبقات بعدی در طبق ارث افراد مذکور در آیه، مصداقش بودند. یکی از آنها بحث نوه بود. عرض کردیم طبق قانونی که ما از آیات و روایات استفاده می کردیم خب اینکه نوه پسری و نوه دختری هر دو اولا ارث پدرها و مادرهایی که واسطه بین آنها و میت هستند را می برند این واضح است و در ثانی اینکه للذکر مثل حظّ الانثیین هم می برند در هر دو مورد این هم واضح است. اما این مطلب در نوه پسری اجماعی است و در نوه دختری هم کالاجماع بر آن قائم هست. بحث سر این بود که این مطلبی که اجماع یا کالاجماع هست، آیا اگر این قاعده را قبول نکنیم، دلیل جایگزینی در موردش داریم یا نداریم. خب چهار دلیل جایگزین در مورد این مسئله می توان ذکر کرد. دلیل اول اجماع هست. بگوییم مسئله اجماعی هست خب حالا با فرض پذیرش اجماعی بودن که حالا در خصوص مسئله نوه دختری اجماعی بودنش صغرویا هم خیلی روشن نیست کبرویا اینکه این اجماع مدرکی هست و این جور اجماعات مدرکی ممکن است بگوییم اعتبار مستقل ندارد و بازگشت به سایر وجوهی که ذکر می شود می کند. چون عمده اش وجوه دیگر است من خیلی در مورد اینکه این اجماع اینجا می شود به آن تمسک کرد یا خیر نمی خواهم صحبت کنم. وجه دوم بحث این هست که در آیه شریفه یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین، اولاد اعم از اولاد مستقیم و اولاد با واسطه است. که توضیحش در جلسه قبل گذشت. من فقط یک نکته ای در مورد این وجه بیشتر توضیح بدهم، ما عرض می کردیم که در آیه شریفه اگر هم ما اولاد را به طور کلی معنای حقیقی اش اعم بدانیم در این آیه قرینه ای وجود دارد که مراد از اولاد اولاد مستقیم است. آن هم به قرینه فان کن نساءا فوق اثنتین فلهنّ ثلثا ما ترک و ان کانت واحدهً فلها النصف. می گفتیم این ذیل قطعا مراد مربوط به اولاد مستقیم است. به قرینه آن صدر هم باید اولاد مستقیم باشد. خب اینکه ارتباط بین صدر و ذیل اقتضا می کند که صدر مربوط به همان معنایی باشد که در ذیل هم همان معنا اراده شده است را در جلسه قبل توضیح دادیم. در مورد اینکه در مورد ذیل فان کن نساءا فوق اثنتین این مربوط به اولاد مستقیم است نه با واسطه احساس می کردم که دوستان متوجه نکته ای که عرض کردم نشدند یک مقداری توضیح بیشتر عرض می کنم. حالا اصل اینکه فان کنّ نساءا فوق اثنتین این مربوط به اولاد مستقیم هست، خب در روایات ما برای اولاد با واسطه سهم مستقل قرار داده نشده است. سهمشان این سهم مستقل دارد قرار می دهد. اولاد را سهم پدر هایشان یا مادرهایشان را روایات در این جهت صریح است که اولاد البنت یقومون مقام البنت اولاد الإبن یقومون مقام الإبن و اگر ذیل بخواهد اعم باشد باید خودشان سهم داشته باشند که مسلما خودشان سهم ندارند نتیجه این بحث را می خواهم یک مقداری روشن کنم. ببینید فرض کنید اگر ما یک وارث ما عبارت باشد از پدر و مادر و شوهر مثلا و دو تا دختر. دختر های متعدد. این را چطوری ارثش را تقسیم می کنند. یک نکته ای را من اینجا اول تذکر بدهم تا بعدا وارد این تقسیم شویم. در باب ارث وقتی سهام زیاد بیاید، مجموع سهام، فرض هایی که برای افراد تعیین شده است زیاد بیاید، از سهم زن و شوهر و پدر و مادر کم نمی شود از سهم دختران و اینها کم می شود. ولی اگر کم بیاید، به زن و شوهر اضافه نمی شود به پدر و مادر اضافه می شود. سهم زن و شوهر نه کم می شود نه زیاد می شود سهم پدر و مادر کم نمی شود ولی زیاد می شود. این قانون باب ارث هست. با توجه به این قانون توجه فرمایید ببینید اگر شوهر باشد و پدر و مادر باشد و دختران متعدد. شوهر چون فرزند وجود دارد یک چهارم ارث می برد. پدر هم یک ششم و مادر هم یک ششم. یک چهارم و یک ششم و یک ششم، می شود مجموعا هفت دوازدهم. دختران متعدد دو سوم ارث می برند. دو سوم نسبت به دوازده می شود هشت دوازدهم. هشت و هفت می شود پانزده دوازدهم. سه دوازدهم زیاد است. این سه دوازدهم از سهم دختران کم می شود. سهم دختران از هشت دوازدهم تبدیل به پنج دوازدهم می شود. این جایی هست که خود دختران سهم ببرند. ولی اگر نوه های متعدد باشند، مثلا مثال باشد دو نوه دختری یا نوه های دختری که همه از مثلا یک پسر هستند. نوه های پسری ای که دختر هستند. دخترانی که نوه یک پسر واحد باشند. که پدرشان هم واحد باشد. اینجا اگر قرار بود خودشان ارث می بردند، باید مثل همین بحث دو سوم و اینکه این دو سومش هشت پانزدهم می شود. هشت پانزدهمش هشت دوازدهم می شود سه سهم کم می شود و همه این بحث ها پیش می آید. ولی اگر سهم پدرشان را ببرند. پسر دیگر فرض بر نیست. پسر قرابت بر هست اینجا درواقع مستقیم دیگر از اول این جوری محاسبه نمی شود. نحوه محاسبه این است که سهم های آنها را می دهند بعد می آیند سهم نوه را چیز می کنند. از آن طرف هم اگر برعکس شود یعنی کم بیاید سهم های پسران. وقتی کم بیاید بهپدر و مادر و دختر می دهند به زن و شوهر نمی دهند. اینجا اگر نوه پسری را مستقل فرض کنیم، اگر کم بیاید، فرض کنید حالا کم آمدنش چطوری هست؟ شما در نظر بگیرید یک زن هست

سؤآل:

پاسخ: کم بیاید. مجموع فروض کمتر از یک باشد.

مثلا یک زن دارم پدر و مادر داریم و یک دختر. زن سهمش چقدر است؟ یک هشتم. پدر و مادر روی هم یک سوم. یک سوم و یک هشتم می شود یازده بیست و چهارم. از نصف یک بیست و چهارم کمتر است. یعنی دوازده بیست و چهارم یک بیست و چهارم از نصف کمتر است. دختر تنها دوازده بیست و چهارم می برد. یک بیست و چهارم اینجا می ماند. این یک چهارم را بین پدر و مادر و دختر قسمت می کنند. این قانونش است. اما اگر نوه باشد. نوه ای که یک دختری که نوه پسری باشد. دختر واحدی که، اگر دختر خودش مستقیم بخواهد ارث ببرد قضیه باید همین گونه باشد. ولی اگر دختر، سهم پسر را ببرد. پسر فرض بر نیست و قرابت بر هست. کل چیزی که باقی می ماند که سیزده بیست و چهارم هست سهم این پسر هست. یک بیست و چهارم را هم می دهند به آن پسر،

کل آن سیزده بیست و چهارم سهم پسر است. سهم دختری که از طریق پسر به میت متصل می شود آن هم می شود سیزده بیست و چهارم. اینکه مستقیم به ارث ببرد یا اینکه با واسطه ارث ببرد در جایی که سهام کم می شود اثر خود را ظاهر می کند. آن جایی که سهام زیاد باشد اثری ندارد. چون حالا فرض بر باشد قرابت بر باشد فقط سهم دختر ها کم و زیاد می شود به پدر و مادر چیزی اضافه نمی شود به شوهر هم یا زن هم اضافه نمی شود. ولی در جایی که سهم و سهام کم باشد، این مجموع سهامی که کم آمده است، سهم زن و شوهر را می دهند و بقیه را بین اینها تقسیم می کنند. مثلا در همین مثالی که گفتیم یک هشتم سهم زن بود. سهم پدر و مادر یک ششم و یک ششم بود. حالا یک سوم تعبیر نمی کنم. یک ششم و یک ششم بود. سهم دختر هم دوازده بیست و چهارم بود. آن دوازده بیست و چهارم آن بود سهم چیز چقدر است؟ سهم دوازده داریم اینجا و هشت داریم و

سؤال:

پاسخ: سه تا زن هست. چهار بیست و چهارم پدر هست. چهار بیست و چهارم مادر هست. دوازده بیست و چهارم دختر هست. خب چه کار می کنند؟ سهم زن را می دهند سه بیست و چهارم می رود. بقیه را بین اینها قسمت می کنند. به نحو چهار و چهار و دوازده که می شود بیست و یک بیست و چهارم. این بیست و یک بیست و چهارم که باقی می ماند تبدیل به بیست می شود. یعنی یک سهم

ببینید سهم اینها چهار و چهار و دوازده است. آن باقی مانده را که بیست و یک بیست و چهارم هست، به همین نحو چهار و چهار و دوازده تقسیم می کنند. می شود چهار و چهار هشت. هشت و دوازده می شود بیست. به نسبت بیست. که البته باز می توانیم آن را هم کمتر کنیم. چون چهار و چهار و دوازده به چهار هم قابل قسمت هستند. مجموعشان می شود پنج. یک و یک و سه می شود. یک پنجم مادر دارد. مجموع سهام این جور می شود یک هشتم همسر یک پنجم مادر، یک پنجم پدر و سه پنجم دختر. سهم دختر می شود سه پنجم در حالی که اگر نوه باشد سهم دختر سیزده بیست و چهارم هست. سیزده بیست و چهارم خب با سه پنجم یکسان نیستند. این تفاوت بین این دو مشرب هست. از جهت روایات مسلم هست که این نوه دختری سهام مستقل ندارد. یا نوه دختری. هر یک از اینها سهام پدران یا مادران خود را می برند. نحوه تقسیمشان کأنه مثل اینکه باید پدرشان را لحاظ کرد. در حالی که اینجا این آیه سهم مستقل برای اینها قائل شده است. بنابر این بحث این است که ما در جلسه قبل این جور اشاره کردیم گفتیم یوصیکم الله فی اولادکم، اگر مراد از اولاد مطلق اولاد باشد. اعم از اولاد با واسطه و بی واسطه، «ف» تفریعی که تفریع کرده است سهام ولد مستقیم بر حکم اولاد با واسطه ای که دختر و پسر دارد، آن تناسب ندارد. ببینید محصل آیه این می شود، آیه می گوید اگر اولادی اگر طبق این مبنایی که آقایان قائل شده اند مفاد آیه این می شود در جایی که اولادی وجود داشته باشد و دختر باشد و پسر باشد، للذکر مثل حظ الانثیین. دختر با واسطه یا دختر بی واسطه. پس اگر دختر بی واسطه باشد سهم دختر بی واسطه دو سوم ماترک است. بحث سر این است که چه ارتباط قبل دارد؟

بی واسطه بگیرید مشکلی ندارید. توضیح و ذلک این است که این را من عرض کردم. یکی از مواردی که «ف» تفریع ذکر می شود، جایی که یک خصوصیت حکم قبلی را حذف می کنیم اصل موضوع باقی است و با حذف یک خصوصیت یک صورتش را ذکر می کنیم. مثلا می گوییم که به العلماء السادات فلان مقدار شهریه داده می شود. پس اگر غیر سادات بودند، شهریه شان کمتر است. یا اصلا نمی دهند. این اشکال ندارد پس. جایی که یک قید موضوع قبلی را حذف می کنیم. ولی اگر آن موضوع تبدیل به یک موضوع دیگر می خواهد بشود. آن موضوع تبدیل به یک موضوع دیگر می خواهد شود در صورتی «ف» تفریع صحیح است که بین این دو موضوع توهم ملازمه باشد. فرض کنید ما می گوییم زید باید احترام شود. اما لازم نیست عمرو احترام شود. در صورتی این مطلب گفته می شود که بین حکم زید و عمرو توهم ملازمه باشد. و الا جایی که هیچگونه توهم ملازمه ای نیست. می گوییم باید زید را احترام کنی پس عمرو را لازم نیست احترام کنی. چه ربطی به عمرو دارد؟

سؤال:

پاسخ: خب بله همین است. می گویم صدر این است توجه نکردید صدر می گوید در مورد اولاد شما اگر این اولاد از هر دو قسم وجود داشته باشند ذکر دو برابر انثی می برد ولی اگر فقط از سنخ انثی باشد، این حکمش این جوری نیست.

سؤال:

پاسخ: دقت نکردید تباین یعنی چه؟ این اولاد اگر دو قسم داشته باشد. این اولاد هم از جنس مذکر داشته باشیم و هم مؤنث، حکمش این است که مذکر دو برابر مؤنث می برد. ولی اگر اینگونه نبود این قیدی که از دو جنس باشد نبود. همه شان یک جنسی بودند. اینجا حکمی که دو جنسی هست بر آن بار نمی شود حکم دیگر بار می شود. بحث این است که «ف» تفریع در جایی که قید یک موضوعی را تغییر دهیم. صدر آیه این است که یوصیکم الله فی اولادکم، در مورد اولاد شما للذکر مثل حظ الانثیین. از للذکر مثل حظ الانثیین می فهمیم که مراد این است که اگر هم مذکر و هم مؤنث وجود داشت مذکر دو برابر مؤنث می برد. اما اگر این جور نبود که مذکر و مؤنث داشته باشد همه شان مؤنث بودند متعدد بودند دو سوم می برند و واحد بودند یک دوم می برند. این کاملا مناسب است.

سؤال:

پاسخ: اگر اولاد با واسطه باشد این تفریع غلط است. چون ذیل مال اولاد با واسطه نیست. ذیل مال خصوص اولاد بی واسطه است. فان کن نسائا فوق اثنتین فلهن ثلثا ما ترک. برای دختران متعدد دو سوم سهم فرض کرده است و برای دختر واحد یک دوم فرض کرده است. اینکه دختران متعدد دو سوم می برند و دختر واحد یک دوم می برد، این مال مستقیم است. با واسطه این حکم را ندارد. توضیحی که اول می دادم برای همین جهت بود. خب اینجا مرحوم صاحب جواهر دقیقا برعکس عرضی که ما داریم یک مطلبی فرموده اند. ایشان می گویند که این آیه اگر هم ما اولاد را به طور کلی مختص اولاد بی واسطه بدانیم، اینجا در این آیه حتما اعم است. دقیقا برعکس. به دو قرینه. یکی اینکه علما اجماع دارند به این آیه تمسک می کنند در مورد حکم نوه. در مورد حکم نوه علما اجماعا به این آیه استدلال می کنند. دوم اینکه این آیه یک ذیلی دارد که آن ذیل حتما حکمش عام است به قرینه عام بودن آن حکم ذیل صدر هم حکمش عام است. آن این است و لأبویه لکل واحد منهم السدس مما ترک ان کان له ولدٌ فان لم یکن له ولدٌ و ورثه ابواه فلأمه الثلث. فان کان له اخوه فلأمه الثلث تا آخر این آیه شریفه. سهم مادر را گفته است در صورتی که فرزند باشد یک سوم است و در صورتی که فرزند نباشد یک ششم. معذرت می خواهم فرزند باشد یک ششم است و فرزند نباشد یک سوم است. این مراد از این فرضا چیست؟ به اجماع علما مسلما نوه هم حاجب است یعنی فرض أم را از یک ششم به یک سوم تبدیل می کن. این فقط اختصاص به فرزند ندارد. تبدیل فرض مادر از یک ششم به یک سوم، اختصاصی به فرزند مباشر ندارد. فرزند با واسطه هم همین حکم را دارد. در ادامه آیه هم یک سری چیزهای دیگر هست و لکم نصف ما ترک البته اینها را صاحب جواهر ندارد ولی مرادش همان ها هم هست. و لکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولدٌ فان کان لهن ولد فلکم الربع. در مورد تغییر فرض شوهر از یک دوم به یک چهارم و زن از یک چهارم به یک هشتم این فرزند که این تغییر را می دهد اعم از فرزند مستقیم و با واسطه است. پس در این آیات مختلف چندین بار کلمه ولد به کار رفته است این ولدی که در آیات مختلف به کار رفته است، قرینه است بر اینکه یوصیکم الله فی اولادکم که در صدر هست آن هم مراد از اولاد اعم از اولاد مستقیم و با واسطه است. این هم کلام صاحب جواهر. به نظر می رسد که هیچ یک از این دو بیانات درست نیست. اما بیان اول اینکه علما استدلال کرده اند استدلال علما افراد معدودی استدلال کرده اند. نمی دانم اجماع دارند علما به این روایت استدلال می کنند، بله فتوا داده اند ولی فتوای آنها معلوم نیست به اعتماد این آیه باشد. فتوا آنها می تواند به آن اصل کلی باشد که ما عرض کردیم می تواند به سایر وجوه باشد. اینکه دقیقا به این آیه تمسک کرده باشند، بله مثلا محقق حلی به این آیه تمسک کرده است. قبلا عبارتش را در نکت النهایه آورده بودیم فرموده بود ولد البنت ولدٌ، ظاهرا به آیه می خواهد تمسک کند. ولی افراد دیگری که به این آیه تمسک کرده اند خیلی محدود هستند که بگوییم اجماعی است. آقایان دیگر استدلالات خود را بیان نکرده اند. فوقش این است که کسانی که استدلال کرده اند به این آیه استدلال کرده اند و استدلالشان را صریحا بیان کرده اند. و این دلیل بر این نیست که مسئله اجماعی است. علاوه بر اینکه اصلا آیا اجماع در فهم از آیات چقدر اعتبار دارد اگر یک مطلبی ما اجماع رابه دلیل تقریر قول معصوم حجّت می گیریم اگر علما همه از یک آیه مطلبی را استفاده کنند که مطلب درست است ولی آیه بر آن دال نباشد. علمای معاصر معصوم فرض کنید علمای معاصر معصوم از آیه و اتمّ الحج و العمره لله برداشت کرده باشند که حجّ مستحب با شروع واجب می شود. ولی ما با قرائنی گفتیم که و اتم الحج و العمره لله ناظر به این جهت نیست که حج شروع شده را فرض کرده باشد. اتم الحج و العمره به اصل ایجاد الحج ناظر است. می گوید حج و عمره تام تحویل دهید. نه اینکه حجی که شروع شده است تمامش کنید. اتموا یعنی حج تام ایجاد کنید. که خب بحث است در آن بحث. خب فرض کنید همه علمای معاصر معصوم از آیه و اتم الحج و العمره له برداشت کرده باشند که حجّ مستحب با شروع واجب می شود. این برداشتشان اگر درست باشد مطلب درست باشد ولی به این آیه استناد کرده اند آیا معصوم علیه السلام حتما باید تخطئه کند؟ مطلبتان درست است ولی بیخودی به این آیه استدلال کرده اید. ما دلیل نداریم که معصوم علیه السلام باید اشتباهات علمی علما را هم رفع کند. بله اگر از معصوم سؤال میکردند که مراد چیست امام باید جواب دهد. ولی سؤال نکرده اند به یک چیزی تمسک کرده اند برای مطلب صحیحی. خب این ما هیچ دلیل نداریم که اجماع در برداشت حجیت داشته باشد. چون عرض عمده وجهی که برای حجیت اجماع به نظر می رسد آن بحث اجماع تقریری است. حتی بحث چیز هم ما در نظر بگیریم، بحث حدس هم در نظر بگیریم اینکه بگوییم حدس زده می شود که امام علیه السلام هم به این آیه مسک کرده است ما چه می دانیم؟ مجرد اینکه علما به این آیه تمسک کرده اند کاشف از این است که امام علیه السلام هم، چون اجماع از باب اینکه کاشف از قول معصوم هست حجیت دارد

سؤال:

پاسخ: یعنی یک موقعی یعنی بالأخره ما باید، باشد از این یک آیه هم برداشت کرده باشند اشتباه برداشت کرده اند.

نه بحث تقریر یک بحث دیگر است. یک موقعی مطلبش مطلب درستی است. ما می فهمیم که اصل مطلب درست است. چون اینجا بحث درستی مطلب نیست. می خواهند بگویند از این آیه این برداشت می شود. برداشت از این آیه را می خواهند نتیجه بگیرند. و الا مطلبش درست است. مجرد اینکه خلاصه کلام این هست که اجماع بر استناد به یک شیء، اعتبار ندارد. نه از باب حالا صغرویا که اینجا صغری اش هم تام نیست. نه از باب تقریر می شود تمامش کرد و نه از باب حدس می شود این را گفت حتما اینها از معصوم علیه السلام گرفته اند. اینکه بگوییم حتما یک روایتی بوده است که معصوم علیه السلام در آن روایت تصریح کرده بوده است که این آیه شریفه معنایش این است. آقایان همه به اتم الحج و العمره تمسک کرده اند. ما بگوییم از این کشف می شود که علمای چیز هم یک حدیثی وارد شده بوده است که تفسیر کرده بوده است این آیه را. همچین حدسیاتی زده نمی شود.

سؤال:

پاسخ: نه فرق ندارد شهرت فتوایی باشد هر چه باشد. هیچ یک از اینها اگر نسبت به استناد به یک روایت باشد هیچ کدامش اجماعش حجت نیست چه برسد به شهرت فتوایی اش. چون نکات حجیتی که وجود دارد اینجا نمی آید. این بیان اول صاحب جواهر. اما عمده اش بیان دوم صاحب جواهر است. آن این است که ولد در ذیل معنایش اعم است. ما می گوییم نه، معنای ولد در ذیل اعم نیست. خب بفرمایید که پس اینکه مسلم است که نوه هم حکم ولد را دارد، آن را چه می گویید؟ ما می گوییم آن ادله ای که نوه را نازل منزله ولد قرار داده است آن ادله عمومیت را ایجاد می کند نه این آیه. حکومتی که آن ادله دارد باعث می شود که این حکم در مورد نوه هم جاری شود. ان قلت حالا چه مستقیم این آیه را مربوط به نوه بدانید چه به قرینه روایاتی که گفته است اولاد البنت یقومون مقام البنت و اولاد الابن یقومون مقام الابن. به قرینه آنها بگوییم که ولدی که در این آیه هست اعم است. ما می خواهیم بگوییم اطلاق دارد آن یقومون در تمام موارد اطلاق دارد. حالا این یک نکته را هم فی الجمله عرض کنم، دراینکه نوه حکم فرزند را دارد در اینکه آن یک دوم را تبدیل کند به یک چهارم مثلا در بحث سهم شوهر یا یک چهارم را به یک هشتم تبدیل کند در مورد زن یا یک ششم را به یک سوم یعنی سهم ها را کم کند، این روایات مصرّح به این معنا است. تصریح هم دارد. چون تعبیر دارد که همچنان که فرزند حاجب هستند، نوه هم حاجب است. یحجبون حیث یحجبون. حجب دو قسم داریم. حجب نقصان و حجب حرمان. یحجبون اعم از حجب نقصان و حجب حرمان است. و یحجبون که در روایات هست حجب حرمان را هم شامل می شود بنابر این روایات علاوه بر عموماتی که عمومات قائم مقام شدن نوه نسبت به پدر و مادرش، آن اقتضا می کند در حجب حرمان هم حکم پدر و مادرش را داشته باشد، آن ادله ای که یحجبون هم دارد در روایات این هم هست آن هم اقتضا می کند همین حکم را داشته باشد. شاید هم تصریح به بعضی فروعش داشته باشد. من روایاتش را کامل نگاه نکردم ببینم روایت خاص خاص هم دارد یا خیر چون مسئله واضح و مسلم است. خب ممکن است شما این ان قلت را مطرح کنید که خب حالا چه تأثیری دارد که ما بگوییم روایت مستقیما ولد آیه شریفه ولد مستقیما به معنای اعم از ولد با واسطه و بی واسطه است یا به قرینه روایات بگوییم ولد اعم است. بالاخره نتیجه اش یکی است. این ان قلت. قلت را جوابش را می دهم ولی توضیحش باشد فردا. آن این است که دو باب هست این دو باب با هم دیگر خلط شده است. یک باب تنزیل داریم و یک باب حکومت است. و اینجا از باب تنزیل است نه از باب حکومت. توضیح این باشد فردا. اجمالا من در مورد فرق بین باب تنزیل و حکومت یک یادداشتی یک موقعی نوشته بودم در این روزنامه دیواری ذکری منتشر شده بود. لوح پژوهشی ذکری! خب در این لوحی که غیر از الواحی هست که بر حضرت موسی نازل شد در آنجا این یادداشت چاپ شده است و حالا چکیده اش را فردا عرض می کنم و تأثیری که در این بحث دارد.

سؤال:

پاسخ: و این دو تا مثل هم نیستند. این را فردا توضیح می دهم. صدر فان کن نسائا از باب حکومت است و ذیل از باب تنزیل است. یک جفر و اسطرلابی وجود دارد که فردا توضیح می دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد